

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

استاد محمد تقی فیاض بخش

شرح حدیث معراج

۶ آذر ۹۱ - بخش دوم

فصل ۱۳ - فراز ۸۲: شکر الهی

فصل ۱۵: ویژگی‌های اهل آخرت و پاره‌ای از نعمت‌های معنوی و اخروی که خداوند متعال به آن‌ها ارزانی می‌دارد

«يَا أَحْمَدُ! إِنَّ أَهْلَ الْآخِرَةِ رَقِيقَةٌ وَجُوهُهُمْ، كَثِيرٌ حَيَاؤُهُمْ، قَلِيلٌ حُمُقُهُمْ، كَثِيرٌ نَفْعُهُمْ، قَلِيلٌ مَكْرُهُمْ...»

ای احمد! اهل آخرت چهره‌هایی متواضع دارند، حیای آن‌ها فراوان، کم‌خردی‌شان ناچیز و سودشان سرشار و مکرشان اندک است ...

فراز ۸۲: ستایش در آغاز نعمت و سپاس در پایان آن

«فِي أَوَّلِ النَّعْمَةِ يُحْمَدُونَ، وَفِي آخِرِهَا يُشْكُرُونَ»

در آغاز نعمت، ستایش و در انجام آن سپاسگزاری می‌کنند.

معنای نعمت (ادامه)

نکات برگرفته از معنای نعمت

نکته‌ی اول: نعم مادی و نعم معنوی

گفته شد که این نعمت هر چند در لغت به معنای خوش‌گواری است ولی به لحاظ متعلق آن که انسان است و ملاحظه‌ی این که انسان ذومراتب است، نعمت هم ذومراتب می‌شود. این نکته‌ی دقیقی است و نیاز به دقت فراوانی دارد. علامه‌ی طباطبایی تعبیری دارند که می‌فرمایند خیلی از نعمت‌ها برای افراد نعمت‌اند ولو این که

خودشان گمان می‌کنند نعمت‌اند. در تاریخ داریم که علت انحراف زبیر که از بهترین یاران پیغمبر بود، و جزء عشره‌ی مبشره بود، بچه‌اش عبدالله بود. فرزندی که همه آرزوی آن را دارند و آن را نعمت محسوب می‌کنند، برای او شد نعمت. همین طور بسیاری موارد را می‌بینیم که برای خیلی‌ها که ظرفیت پول داشتن را ندارند، وقتی پول می‌رسد، منحرف می‌شوند. پس نکته‌ی اول این شد که معنای اصلی در نعمت خوش‌گواری برای انسان است.

نکته‌ی دوم: بالاترین نعمت فطرت الهی انسان است

نکته‌ی دوم این است که روی این مبنا تمام آنچه که خداوند در اختیار انسان قرار داد، نعمت است. لذا در فرهنگ قرآن خداوند دنیا را نیز نعمت می‌شمرد و مراتب دیگر را نیز نعمت می‌شمرد؛ ولی آن چه که روح تمامی این نعمات را رقم می‌زند، نعمت کلمه‌ی توحید است.

نکته‌ی سوم: معیار تفکیک نعمت از نعمت

از این جا معلوم می‌شود که آیاتی مثل «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ»^۱ را باید چطور معنا کرد. استغنا، یعنی متمول شدن، به یک حساب نعمت است و به یک حساب نعمت. کلید تشخیص آن این است که به تناسبی که آن چه به انسان داده می‌شود در مسیر توحید قرار می‌گیرد می‌شود نعمت و برعکس آن می‌شود نعمت. در نتیجه هر چه امکانات زندگی انسان در مسیر توحید قرار نداشته باشد تبدیل به نعمت می‌شود.

نتیجه‌گیری

اول. بالاترین نعمت، فطرت الهی انسان است

پس نتیجه‌ی اول این می‌شود که بالاترین نعمت الهی برای انسان همان انسانیت او یا به تعبیری فطرت الهی انسان است. در این سیاق بالاترین نعمت‌های بیرونی نعمی است با فطرت انسانی هماهنگ باشد.

^۱ علق، ۶ و ۷

دوم. انبیاء، اولیاء، قرآن و معرفت به توحید بالاترین نعمت است

در قرآن می بینیم که خداوند برای هیچ نعمتی بر انسان منت نگذاشته است در حالی که هرچه انسان دارد از خدا است. اما در چند آیه شریفه خداوند از واژه‌ی منت استفاده می‌کند. منت از طرف انسان بر دیگران دارای بار ارزشی منفی است. اما خداوند برای برخی موارد منت می‌گذارد. اگر دقت کنیم می بینیم که خداوند برای بیان نعمت هدایت که همان کلمه‌ی توحید است از منت استفاده می‌کند.

۱. «يُمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۲

این حال خیلی از ماها است. ما خیلی منت می‌گذاریم ولی متوجه نیستیم. منت این که ما عمرمان را در راه خدا مصرف می‌کنیم. به پیغمبر می‌گفتند که ما در راه اسلام خیلی پول خرج کردیم این پول‌ها کجا رفت؟ در جنگ هزینه می‌کردند. خودشان ناقص می‌شدند و امثال این. می‌گفتند که ما قبل از این که مسلمان بشویم زندگی مان این طور نبود؛ راحت‌تر بودیم. وقتی که رسول اکرم در ماجرای غدیر حضرت علی را به عنوان جانشین خود منصوب کردند، شخصی بود که در غدیر حضور نداشت. خبر که به وی رسید سریع سوار شترش شد و خدمت پیغمبر اکرم رسید. با تعبیرات بسیار زنده‌ای خطاب کرد و به پیغمبر مطالبی به این مضمون گفت که هر چه گفتی گفتیم چشم؛ حالا کارت به جایی رسیده است که می‌خواهی پسرعمت را هم بر گردن ما سوار کنی؟ پیغمبر اکرم به او چیزی نگفتند. بعد ادامه داد که این حرف خودت بود یا حرف خدا؟ پیغمبر اکرم فرمودند که این امر الهی بود و من چیزی جز فرمان خدا انجام ندادم. بعد آن شخص رو به آسمان کرد که خدایا اگر راست می‌گویدی یک سنگی از آسمان بیاید و به سر من بخورد و من بمیرم. یکی از شأن نزول‌های آیه‌ی «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ»^۳ همین ماجرا است. می‌گویند هنوز به شترش نرسیده بود سنگی آمد و به سرش خورد و به درک واصل شد. در بحث ذکر گفتیم که انسان باید اول به ذکر الهی توجه کند که منت نگذارد.

^۲ حجات، ۱۷

^۳ معارج، ۱

۲. «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ

الْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَنْفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»^۴

۳. «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ

فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ

تَهْتَدُونَ»^۵

ذیل آیهی شریفه روایت هست که، به تعبیر فارسی ما، حضرت می فرمایند اگر عرب ما را روی سرش حلواحلوا می کرد حق مطلب را ادا نکرده بود چه برسد که این طور کرد. در این آیه به نعمت هدایت که از طریق پیغمبر اکرم و خاندان عترت محقق شده است اشاره می شود؛ «اکنتم علی شفا حفرة من النار فأنقذکم منها». این آیه تصریح دارد به نعمت هدایت الهی که باعث شد از لبه ی پرتگاه جهنم نجات پیدا کنند. شخص پیغمبر اکرم موضوعیت نداشتند بلکه آن هدایت است که موضوعیت دارد. بعد از ایشان هم روشن است که باید افرادی باشند که هدایت را ادامه بدهند. «أ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى»^۶؛ بعد از پیغمبر چه کسی است که بتواند ادعا کند که جانشین پیغمبر است؟

بنابراین اصل نعمت، نعمت هدایت، فطرت الهی، رسالت، ولایت و کلمه ی توحید است. حتی قرآن هم خودش به تنهایی نعمت نیست. اگر قرآن به همراه مفسر نباشد، می تواند مایه ی گمراهی باشد که «يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا»^۷.

روایتی است از ابوحنیفه که یکی از دفعاتی که خدمت امام صادق علیه السلام رسید، امام در مورد نعمتی که در آیه ی شریفه ی «لَتَسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»^۸ هست، از او سؤال پرسیدند. از او پرسیدند که شنیده ام تفسیر قرآن می گویی؟

^۴ آل عمران، ۱۶۴

^۵ آل عمران، ۱۰۳

^۶ یونس، ۳۵

^۷ بقره، ۲۶

گفت بله. فرمودند از کجا می‌گویی؟ گفت از علمم می‌گویم. بعد پرسیدند این چه نعمتی است که خداوند با تأکید می‌فرماید از آن سؤال خواهید شد؟ وی گفت که این مسلم است که این همه نعمتیست که خداوند به ما داده است؛ در روایت دارد که گفت همین آب خنکی که می‌خوریم از نعمت‌ها است. امام علیه السلام به او فرمودند که اگر تو مهمان یک انسان کریمی بشوی که دعوت کرده و از تو پذیرایی کند با غذاهای متنوع و بعد از مهمانی، دم دراز تو بپرسد که چه چیزهایی خورده‌ای و چقدر خورده‌ای و امثال این سؤالات، در مورد او چه قضاوتی می‌کنی؟ گفت که من او را بخیل می‌دانم. حضرت فرمودند که آیا خداوند بخیل است؟ در این جا بود که ابوحنیفه سؤال کرد که شما چطور معنا می‌فرمایید؟ حضرت فرمودند که این نعمت، ما هستیم. اگر شما حق ما را در دنیا به درستی به جای آوردید خداوند از سایر نعماتش سؤال نمی‌کند. اگر کسی حق ما را به درستی به جای نیابد مثل شخصی است که غاصبانه وارد شده است نه مهمان؛ اگر کسی غاصبانه و دزدکی وارد خانه شد، صاحبخانه هر دانه‌ی گندمی هم برداشته باشد به شدت از او سؤال می‌کند؛ چون او دزد است و غاصب؛ بدون دعوت آمده است. از دزد سؤال می‌کنند؛ از غاصب ریز و درشتش را سؤال می‌کنند. لذا اگر کسی در عالم دنیا مهمان پروردگار بود، از نعمت اصلی پروردگار که نعمت کلمه‌ی توحید بود که در ولایت تجلی پیدا می‌کند استفاده کرد، از او سؤال نمی‌کنند. اگر از حریم ولایت پاسداری نکرد، از او حساب می‌کشند.

در آیه‌ی شریفه‌ی «قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة فی القربی»^۸، الا به معنای استثنا نیست بلکه معنای آیه این است که بگو من پیغمبر حقوق مختلفی گردن شما دارم و همه را هم از شما می‌خواهم، ولی اگر بزرگ‌ترین آن‌ها را که مودت به نزدیکان من باشد را ادا کنید، در مورد بقیه‌اش از شما مطالبه نمی‌کنم. ولی اگر مودت فی القربی را به جای نیاوردید نه تنها از آن سؤال می‌شوید بلکه از لحظه به لحظه‌ی زندگی‌تان سؤال خواهد شد. درست مثل این است که پدری در شروع سفر به فرزند بزرگش بگوید که من از تو هیچ چیزی نمی‌خواهم جز این که به مادرو برادرو خواهرانت رسیدگی کنی. وقتی برگردد و ببیند که این کار را نکرده است، از او از خیلی چیزهای دیگر هم خواهد پرسید که من این پول را به تو دادم که با آن به خانواده رسیدگی کنی؛ چرا نکردی؟ چرا در خانه‌ی من این طور

^۸ تکوین، ۸

^۹ شوری، ۲۳

کردی و هزار سؤال دیگر هم دنباله‌اش می‌آید. مطلب خیلی ظریف و عقلانی است. خداوند از یک نعمت سؤال خواهد کرد و آن نعمت ولایت است.

در مورد آیه‌ی شریفه‌ی «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ»^{۱۰} روایت دارد که «مسئولون عن ولایتنا اهل البیت» که اگر پاسخی نداشته باشند که ندارند. از بقیه‌ی نعمات هم سؤال خواهند شد.

بنابراین بالاترین نعمت، نعمت توحید و ولایت است و سایر نعمات در ذیل این نعمت رنگ پیدا می‌کنند. نعیم جمع نیست بلکه صیغه‌ی مبالغه است به معنای بالاترین نعمت. ولی چون بالاترین نعمت می‌شود نعمت‌های فراوان، معمولاً ترجمه‌ی جمعی می‌کنند ولی خود لغت تاب جمع را ندارد.

سوم. تناسب حمد با نعمت

مطلب سوم این است که مصادیق مختلف نعمات، به تناسب بزرگی حمد بالاتری هم می‌طلبند. حمد الهی در قبال نعمات بالاتر به مراتب بالاتر از حمدی است که باید در قبال نعمات کوچک داشته باشیم. لذا اگر انسان موفق شد در عزاداری سیدالشهدا شرکت کند، حمدی بالاتر دارد از کسی که مالی به او رسیده است. لذا انسان باید مدام در خانه‌ی سیدالشهدا خاکساری کند.

چهارم. هر مقدار ظهور توحید در نعمت کمتر باشد تبدیل به نقت می‌شود

مطلب چهارم تبدیل نعمت به نقت است. از این جا معلوم می‌شود که آیه‌ی شریفه‌ی «صِبْغَةَ اللَّهِ و من أحسن من الله صبغة»^{۱۱} یک اصل کلی قرآنی است. می‌فرماید ما یک رنگی به زندگی شما می‌دهیم، به تناسبی که زندگی شما این رنگ را گرفته بدانید که زندگی‌تان رنگ خدایی دارد و به تناسبی که این رنگ از بین رفت بدانید که سایر چیزهایی که نعمت می‌شماری، نعمت نیست بلکه نقت است؛ لذا خوشحال نباش. «و لا یحسبنّ الذّین کفروا أنّما

^{۱۰} صافات، ۲۴

^{۱۱} بقره، ۱۳۸

نَمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لَّانْفُسِهِمْ»^{۱۲} لذا به تناسبی که رنگ توحید در زندگی انسان بیشتر باشد همه چیز می شود نعمت چون رنگ الهی دارد. به تناسبی که از این رنگ فاصله گرفت دیگر نعمت واقعاً نعمت نیست بلکه ظاهرش نعمت است. بنابراین چگونگی نعمت یا نعمت بودن چیزی در فرهنگ قرآن معلوم می شود.

پنجم. بالاترین نعمت «ذکر» است

با این مقدمات روشن می شود که بالاترین نعمت در فضای حدیث معراج «ذکر» است. روایت معراج راه دوام ذکر و پاک کردن ذکر از غفلت را یاد می دهد. این که می فرماید «قلوبهم ذاکرة» یعنی این که ایشان بالاترین نعمت را دارند. این طور که این ها دائماً در حال ذکرند. چگونه؟ «فی أول النعمة یحمدون و فی آخرها یشکرون».

معنای حمد و شکر

بحث لغوی

واژه‌ی دوم در این عبارت واژه‌ی حمد است. حمد را در لغت، هم جناب راغب و هم مرحوم علامه، این طور معنا می کنند. معمولاً علامه همان نظر راغب را در المیزان باز می کند. در کتب دیگر هم این معنا هست. حمد در معنا واژه‌ای است بین مدح و شکر. مدح عبارت است از این که انسان یک چیزی را ستایش بکند که دارای یک فضائل و کمالاتی است؛ چه این کمالات اختیاری باشد و چه نباشد؛ و چه نتایج آن کمالات به کسی که مدح می کند برسد یا نه. مثلاً انسان یک گل زیبایی را مشاهده و ستایش می کند؛ در لغت به این کار می گویند مدح کردن. چرا؟ چون فضیلت زیبایی که در گل هست اختیاری وی نیست، ولی کمال است؛ نتیجه‌ی این زیبایی هم به شخص نمی رسد؛ می گوید خواه این زیبایی اختیاری باشد خواه نباشد و خواه نتیجه اش به من برسد و خواه نرسد من آن را ستایش می کنم. در فارسی مدح را به ستایش ترجمه می کنیم ولی معنایش گسترده تر است.

در شکر، اولاً مراد کمال اختیاری است یعنی در مورد کمالات غیراختیاری نیست. ثانیاً نتیجه‌ی آن فضیلت و کمال باید به شاکر برسد. چنین ستایشی را شکر کردن می گویند. مثلاً اگر یک انسان متمولی به انسان کمکی بکند، انسان شکر او را می کند. این کمال، یعنی پول دار بودن، اختیاری است چون می توانست متمول نباشد. از سوی دیگر

^{۱۲} آل عمران، ۱۷۸

می‌توانست به دیگری انفاق کند ولی به من انفاق کرد. بنابراین کمالی است که متوجه من شده است. پس این کمالی است که از دو جهت مقید شد. در این صورت می‌گویند شکر کرده است.

حمد واژه‌ای بینابینی است. حمد برای کمال اختیاری، فضیلت، ارزش و جمالی که اختیاری شیئی است ولی ممکن است اثر آن به من برسد یا نرسد. لذا در مورد آیه‌ی شریفه‌ی «الحمد لله رب العالمین»^{۱۳} داریم که هر کمالی در هر شیئی، خواه نتیجه‌اش به من برسد و خواه نرسد، در هر صورت از آن او است؛ اصل هر کمالی به خداوند برمی‌گردد. در روایت دارد که بالاترین حمد و حمد کامل همین آیه است. بنابراین حمد عبارت است از ستایش در برابر کمال محمود، خواه به حامد برسد یا نرسد.

عبارت روایت معراج یعنی این که وقتی نعمتی می‌آید، به محض دیدن آن نعمت ملکه‌ی ستایش کردن پروردگار در او بروز پیدا می‌کند که خدایا مبادا من فکر کنم که این نعمت از آن من است و من مالک آن هستم؛ این نعمت از آن تو بود که به من رسید. لذا در اولی که رفاه، خواه رفاه علمی، مادی یا فسحت‌ها و گشایش‌های معنوی، هر رفاهی که به او می‌رسد باید بگویند که خدایا من جیره‌خوار درگاه تو هستم؛ جیره‌خوار درگاه اهل بیت هستم. این دو را عمداً با هم می‌آوریم. مرحوم علامه می‌فرمودند که ما خدا را کجا پیدا می‌کنیم؟ همه جا هست اما برای توده‌ی مردم و افراد عادی چه مثال عینی و قابل لمسی داریم؟ به شهادت آیه‌ی مبارکه‌ی سوره‌ی نور که می‌فرماید «فی بیوت أذن الله أن ترفع ویذکر فیها اسمہ»^{۱۴} باید خدا را در وجود اهل بیت علیهم السلام لمس کرد. البته روشن است که لمس مادی مراد نیست.

بر این قرینه معنای شکر هم روشن می‌شود. شکر در لغت می‌شود اظهار تجلیل و تقدیر کردن در قبال نعمت خاصی که متوجه من شده است. عبارت التحقیق این است: «اظهار تقدیر و تجلیل در قبال نعمت از صاحب نعمت»^{۱۵}. لذا در روایت دارد که «و فی آخرها یشکرون»؛ یعنی زمانی که نعمت تمام می‌شود یا او از نعمت دست می‌کشد شکر می‌کند.

^{۱۳} فاتحة الكتاب، ۲

^{۱۴} نور، ۳۶

^{۱۵} التحقیق، ج ۶، ص ۹۹

بنابراین در این قسمت از بحث صرفاً بحث لغوی انجام دادیم و وارد بحث روایی نشدیم.